

## مقایسه تطبیقی هجو در زبان عربی و فارسی (با تأکید بر شعر بشار بن برد)

محمدحسن معصومی\*

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱۷

مجید فتوحی\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۲۰

### چکیده

هجو در ادبیات، شعر یا نثری است که ضد مدح باشد و برای مقاصد شخصی به کار رود. لحنی گزنده، صریح و گاه توهین آمیز دارد؛ اما اگر برای بیان دردهای اجتماعی-سیاسی به کار رود، با زبانی ملایم تر سروده می شود. هجو بر پایه نقد گزنده و دردانگیز بنا می شود و گاهی به سر حد دشنام یا ریشخند مسخره آمیز و دردآور می انجامد؛ هرگونه تکیه و تأکید بر زشتی های وجود یک چیز- خواه به ادعا و خواه به حقیقت- هجو است. هجویه یا هجونامه نیز، شعر یا نثری است که بر پایه هجو و دشنام کسی باشد. با توجه به تعریف ادبی هجو و تفاوتی که منتقدان ادبیات بین هجو و فحاشی قائل اند، می توان تمام هرزه سرایی ها و ناسزاگویی های رکیک را که به لکه دار شدن حیثیت و آبروی افراد منجر می شود، از قلمرو هجو خارج کرد. در این پژوهش تلاش شده است تا با روش تحلیل محتوا به بررسی هجو در زبان عربی و فارسی و تأثیر آن بر زبان عربی به ویژه در هجو بشار بن برد پرداخته شود.

کلیدواژگان: هجو، هزل، طنز، ادبیات عرب، بشار بن برد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

\*\* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

نویسنده مسئول: مجید فتوحی

## مقدمه

هجو شعری گفته می‌شود که در مذمت کسی سروده شده باشد. بدگویی از کسی به شعر است به شرط آنکه آنچه بر کسی عیب گرفته می‌شود برای او واقعاً عیب باشد. هجو در شعر فارسی نخستین جلوه طنز و سنتی برگرفته از ادبیات عرب در دوران جاهلیت است.

طنز در لغتنامه‌ها به معانی گوناگونی آمده است، همچون «افسوس کردن یا داشتن، بر کسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، سخن به رموز گفتن، طعنه» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل طنز). در ادبیات قدیم، اعم از نثر و نظم، برداشتی که ما اکنون از سخن طنز، هزل و هجو داریم وجود نداشته است و در بسیاری از متون، سخن غیر جد یا هزل را در تقابل با جد آورده‌اند؛ مثلاً مولانا در «مثنوی» معتقد است:

هزل‌ها گویند در افسانه‌ها      گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها  
(مولوی، ۱۳۸۹، ۳: ۲۶۰۳)

و یا حکیم سنایی می‌گوید:

هزل من هزل نیست، تعلیم است      بیت من بیت نیست، اقلیم است  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۷۱۸)

و یا شیخ اجل، سعدی شیرازی در پایان «گلستان» می‌گوید: «بر رای روشن صاحب‌دلان که روی سخن در ایشان است، پوشیده نماند که دُرّ موعظه‌های شافی را در سِلک عبارت کشیده است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند» (سعدی شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۷۷). همچنین در «کلیله و دمنه» آمده است که اهمیت این سخنان بر روایت داستانی نیست، بلکه ارزش آن بر معنا و باطن است که باعث جلب مخاطبان نیز می‌گردد: «بنای ابواب آن بر حکمت و موعظت، وانگه آن را در صورت هزل فرا نموده تا چنانکه خواصّ مردمان برای شناختن تجارب بدان مایل باشند، عوام به سبب هزل هم بخوانند و به تدریج آن حکمت‌ها در مزاج ایشان متمکن گردد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸: ۱۸). بعد از دوره مشروطه بود که تفاوتی بین طنز، هزل، مطایبه و هجو گذاشته شد. شمیس‌ا در انواع ادبی خود، طنز را قسمی از هجو دانسته، با این تفاوت که «در طنز معمولاً مقاصد اصلاح‌طلبانه و اجتماعی

مطرح است، حال آنکه هجو جنبه خصوصی دارد» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۳۸). علی/صغر حلبی نیز معتقد است: «طنز غالباً با استهزای بسیار و کنایه‌های بی‌شمار همراه است و اغلب از هجاء مؤثرتر است، اما صراحت تعبیرات و مفاهیم هجو را ندارد؛ یعنی اغلب غیرمستقیم و به تعریض و تلویح، عیوب یا نقائص کسی یا جمعی را بازگویی می‌کند» (حلبی، ۱۳۷۷: ۲).

در باب تعریف طنز، میان پژوهش‌گران چندان توافقی وجود ندارد و هر یک بر اساس زاویه نگاه خود به تعریف آن پرداخته‌اند. برای نمونه، شفیعی‌کدکنی طنز را «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۰۲) و علی/صغر حلبی آن را «نوعی از آثار ادبی [می‌داند] که در برشمردن زشتی‌ها و رذایل فردی یا جمعی و آگاهانیدن مردم از آن‌ها می‌کوشد» (حلبی، ۱۳۷۷: ۲). با وجود این، می‌توان طنز را شیوه‌ای ادبی در نظم و نثر دانست که در آن، نویسنده با تأکید بر یک موضوع، در صدد بیان معایب و نواقص عمل یا کاری برمی‌آید و تلاش می‌کند تا یک فساد رایج، اما مغفول از انظار یا معضلی اجتماعی را مطرح سازد و همچون مُصلحی اجتماعی با آگاهی دادن به مردم آنان را به معایب رفتارشان آشنا سازد. این طنزگویی نویسنده گاه ممکن است، دلایل شخصی داشته باشد که در این صورت علاوه بر معنای مطایبه، هجو را نیز شامل می‌گردد و یا ممکن است بنا به دلایل جمعی باشد که در این صورت تلاش برای رفع کاستی‌های جامعه و افسوس بر وضعیت موجود است که البته ممکن است صرفاً برای خنده، شوخی و هزل باشد. پس می‌توان گفت تفاوت طنز، هزل و هجو در این است که «طنز انتقاد و استهزای غیرمستقیم معایب گروه یا جامعه خاصی به منظور اصلاح آن‌هاست. هجو عیب‌جویی، استهزاء، بدگویی و گاه دشنام به شخص یا موضوعی خاص است که صریح، تند و تیز است، غرض شخصی و جنبه تفریحی دارد. [ولی] هزل شوخی‌های نامطبوع، بی‌پرده، و گاهی رکیک و غیراخلاقی است که هدف خاصی به جز سرگرمی، خنده و تفریح ندارد» (بهره‌مند، ۱۳۸۹: ۱۴). طنز و مطایبه در واقع، وسیله‌ای است برای انتقال بهتر مفاهیمی که قابلیت بیان مستقیم و آشکار آن وجود ندارد که اینگونه بیان غیرمستقیم، علاوه بر حفظ گوینده آن از نظر مالی و جانی، مانع رنجش دیگران می‌گردد و رسالت هنری و تاریخی خود را ایفا می‌کند و نقش‌هایی چون

تأثیرگذاری بیش‌تر بر مخاطب، اصلاح امر و تنبّه و آگاهاندن او را نیز بر عهده دارد. از علل روی آوردن عبید زاکانی، بزرگ‌ترین طنزنویس ادبیات فارسی قدیم به این نوع ادبی، هم اصلاح مفاسد اجتماعی و تهذیب اخلاق انسانی است.

هجو و هجا از مصدر «هجا، یهجو، هجواً» عربی گرفته شده و در لغت به معنی برشمردن عیب‌های کسی، نکوهیدن و سرزنش کردن، مذمت و بدگویی از کسی و لعن و نفرین است (نیکویخت، ۱۳۸۰: ۲۷). هزل در لغت به معنای بیهودگی و لاغر گردانیدن کسی آمده است و آن را به معنای لاغ و سخن بیهوده که خلاف جد است نیز گرفته‌اند. دهخدا می‌نویسد: «هزل آن است که از لفظ، معنای آن ارائه نشود نه معنای حقیقی و نه مجازی و آن ضد جد است».

البته این تعریف اندکی مبهم است چه همانگونه که علی‌اصغر حلبی هم می‌گوید لفظ، بدون معنای حقیقی و مجازی مهمل است حال آنکه هزل دارای معنا است. ایرج پزشکزاد در این باره می‌نویسد: «هزل با تعریف مذکور، خویشی نزدیکی با Irony پیدا می‌کند که از جمله ابزارهای مورد استفاده طنزپردازان غربی است (با اندکی تغییر)».

دهخدا ادامه می‌دهد: «در اصطلاح اهل ادب، شعری است که در آن کسی را ذم گویند و بدو نسبت‌های ناروا دهند یا سخنی است که در آن مضامین خلاف اخلاق و ادب آید».

هجو در اصطلاح ادبی به نوعی شعر غنایی اطلاق می‌شود که بر پایه نقد گزنده و دردانگیز بنا می‌شود و گاهی به سر حدّ دشنام یا ریشخند مسخره‌آمیز و دردآور می‌انجامد. به بیان دیگر، هرگونه تکیه و تأکید بر زشتی‌های وجود یک چیز خواه به ادعا و خواه به حقیقت، هجو است. با توجه به این تعریف و تفاوتی که منتقدان ادبیات، بین هجو و فحاشی قائل‌اند، می‌توان تمام هرزه‌درایی‌ها، ناسزاگویی‌های رکیک را که به لکه‌دار شدن حیثیت و آبروی افراد منجر می‌شود، از قلمرو هجو خارج کرد (همان: ۲۹-۳۰). هجویه، یا هجونامه نیز، شعر یا نثری است که بر پایه هجو و دشنام کسی باشد (حلبی، ۱۳۶۴: ۳۷). مهاجات نیز هجویه‌های شاعران برای یکدیگر است، از جمله مهاجات ابوالعلاء گنجوی (قرن ششم) و شاگرد او و نیز مهاجات خاقانی شروانی و رشیدالدین

وطواط (متوفی ۵۷۳ق) بسیار معروف است (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۳۰۳). این نوع سخنوری در ایران، توسط بزرگ‌ترین گویندگان فارسی، چون رودکی، منوچهری، فردوسی، مولانا، سعدی، عبید زاکانی و حافظ به کار برده شده است. اشعار هیچ یک از بزرگ‌ترین گویندگان عرب نیز از هجوی یا استهزایی و تمسخری خالی نیست، این نوع سخنوری در اروپا نیز به وسیله نویسندگان و اندیشمندان برجسته‌ای چون ولتر، رابله، پوپ، هراس، و گاه‌گاه به وسیله‌گوته و شکسپیر به کار رفته است. هیچ یک از این بزرگان قصد بد زبانی نداشته‌اند، بیش‌تر چون حق را گستاخ نمی‌توانستند بگویند، با خنده می‌گفتند (حلبی، ۱۳۶۴: ۴۱-۴۲).

### پیشینه هجو

مقالات و کتب بسیاری در باب طنز در ادب فارسی نوشته شده است. این آثار را می‌توان به دو قسم طبقه‌بندی کرد. دسته نخست، کتب و مقالاتی است که صرفاً به بررسی جنبه‌های نظری مقوله طنز و تفاوت آن با دیگر اقسام و انواع نثر چون هزل، مطایبه، فکاهی و ... پرداخته‌اند؛ مقالاتی چون «نگاهی به چند اصطلاح و موضوع رایج در هنر طنز» از محمد رضا اصلانی، «چیستی طنز و کارکردهای اسلامی آن» از میثم اسماعیل‌زادگان، «زبان، صور و اسباب ایجاد طنز» از ابوالقاسم رادفر و کتاب علی‌اصغر حلبی با عنوان «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران» و کتاب رؤیا صدر با عنوان «بیست سال با طنز» در این دسته می‌گنجد. علاوه بر این، چندین مصاحبه از صاحب‌نظران در این موضوع انجام شده که از آن جمله می‌توان به گفت‌وگوی میرجلال‌الدین کزازی با عنوان «طنز در ادبیات کلاسیک ایران» و گفت‌وگوی تنی چند از طنزگویان با عنوان «طنز، طنزپردازی و گل آقای طنز ایران» اشاره کرد.

دسته دیگر کتب و مقالاتی را در بر می‌گیرد که به بررسی طنز در میان آثار شاعران و نویسندگان پرداخته‌اند و نمونه‌ها و شگردهای کاربست آنان را آشکار کرده‌اند. از این دسته، می‌توان به مواردی چون «انگیزه‌های طنز و هزل در مثنوی معنوی» از محمد رضا ساکی، «بررسی شیوه‌های پرداخت طنز و مطایبه در کتاب فرهنگ جبهه» از علی صفایی و لیلا درویش‌علی‌پور آستانه، «بررسی مضامین طنزآفرین در شعر قیصر امین

پور» از سئیده مریم ابوالقاسمی و شهلا علیه پور، «بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ» از محمود صادق‌زاده، «طنزپردازی مظفر النّواب و علی‌اکبر دهخدا» از طاهره گودرزی، «طنز در قرآن کریم» از سهراب مروّتی و قدرت ذوالفقاری فر، «ظرفیت طنز و نقد اجتماعی - اخلاقی در آثار فارسی شیخ بهایی» از منوچهر جوکار و ... اشاره کرد.

### تاریخچه هجو

با تأملی در ادبیات کهن ملل گوناگون درمی‌یابیم که این نوع بیان در آثار بازمانده اغلب آنان، به صور گوناگون دیده شده است. در یونان قدیم از گویندگان پیش از هومر (Homer) (از بزرگ‌ترین شاعران حماسه‌سرای یونان در قرن هفتم ق.م و صاحب منظومه‌های حماسی «ایلیاد» و «ادیسه») شعر از نوع هجا در دست نیست، اما از عهد هومر به بعد نمونه‌های فراوانی از این نوع ادبی به جای مانده است (نیکوبخت، ۱۳۸۰: ۳۳).

در ادبیات انگلیسی هجو به طور مستقل حضور چندانی ندارد، بلکه کاملاً آمیخته با طنز است. در ادبیات این کشور، برای بدگویی و نکوهش به جای هجو، نوعی قلم‌اندازی‌های اغراق‌آمیز، به عنوان کاریکاتور رایج بوده است (همان: ۳۷).

در ادبیات عرب، به دلیل کثرت جنگ‌ها، غارت‌ها و خشونت‌های جاهلی، هجو به عنوان یکی از ابواب و فنون مستقل شعر این دوره به کثرت دیده می‌شود. در واقع هجو برای شاعر بدوی به منزله سلاح قبیله اوست که بدان از شرف و ناموس قبیله خویش دفاع کند. بنابراین بیش‌تر جنبه قبیله‌ای دارد تا شخصی. پس هجو در شعر عرب مخصوصاً پیش از اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و جَزول بن اوس العسبی ملقب به حطیئه (متوفی ۵۱ ق)، اخطل (۹۲-۲۰ ق)، فرزدق (۱۱۴-۱۹ ق)، جریر (۱۱۴-۳۳ ق) از پرآوازه‌ترین هجوسرایان عرب هستند (نیکوبخت، ۱۳۸۰: ۳۸-۴۰).

### هجو در شعر فارسی

هجوسرایی در ادبیات فارسی در قالب قطعه و قصیده برای اغراض شخصی یا سیاسی - اجتماعی به کار رفته است. محمدجعفر محجوب در کتاب «سبک خراسانی در

شعر فارسی «دیدگاهی درباره خاستگاه هجو فارسی بیان کرده است (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۵۴).

منجیک ترمذی از نخستین شاعرانی است که عمده اشعارش در هجو است. در «مجمع الفصحا» درباره او نوشته شده که «مردی تیززبان، هزل آیین، تندطبع، زبان آور، بلیغ و نکته‌دان بود که کسی از تیر طعنش نرستی و از کمند هجوش نجستی، سینه اهل کینه را به خدنگ هجا خستی و دست اهل زمان را به کمند هزل بستی». عزیرالله کاسب در کتاب «چشم‌انداز تاریخی هجو» در فصل «انگیزه‌ها در سیر هجا»، ضمن شرح کاملی از هجویات و هجوسرایان فارسی در هر دوره تاریخ ادبیات، شعری را که مردم خراسان در هجو/اسد بن عبدالله می‌خواندند، از نخستین هجوهای شعر دری می‌داند. مکرم/اصفهانی هجوسرای معروفی بود که شعرهای خود را با لهجه اصفهانی در روزنامه «صدای اصفهان» چاپ می‌کرد. «او با طنز خاص خود برای بیداری می‌کوشید و به جنگ خرافات می‌رفت». معروف‌ترین شعر او «هارون و لات» نام دارد (صفا، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

در شعر فارسی گونه‌ای از آثار خندان به نام «هجو» شناخته می‌شود. در این شیوه خندان نویسی، هدف اصلی نویسنده، استهزاء و مسخره کردن یک نفر است. آن هم از طریق بزرگ‌نمایی معایب او و یا نسبت دادن صفات و عیب‌هایی که ممکن است در آن فرد نباشد. در واقع «هجو» نوعی دشنام دادن است، اما تفاوت آن با فحاشی معمولی این است که در هجو، از امکانات بیانی و زبانی استفاده می‌شود.

اگرچه در آثار هجو، صراحت و حتی در بسیاری از موارد رکیک نوشتن، رایج است اما از میان آثار هجوآمیز، آن‌هایی که پوشیده‌تر و گزنده‌تر است ماندگارتر است (مجتبی، ۱۳۸۸: ۱۵۸). در هجو، خنده نقش اساسی دارد ولی هدف نیست، بلکه خنده، وسیله‌ای است برای انتقام گرفتن از کسی که مورد تهاجم نویسنده است. مخاطبان و خوانندگان هجو به شخص مورد نظر نویسنده می‌خندند تا او ضایع و بی‌آبرو شود و لبخند رضایتی شیطنت‌آمیز بر لب نویسنده بنشیند.

چنانکه وقتی میان خاقانی و ابوالعلاء گنجوی که استاد خاقانی بود، کدورتی پیش آمد و خاقانی، استاد خود را هجو کرد. در پاسخ او، ابوالعلاء این دو بیت را نوشت:

خاقانیا، اگرچه سخن نیک دانیا      یک نکته گویمت، بشنو رایگانیا

هجو کسی مکن که تو را مه بود به سن شاید تو را پدر بود و تو ندانیا!  
چنانکه می‌بینیم، در این شعر گزنده‌ترین دشنام مطرح شده است، اما با کنایه و پوشیدگی؛ به نحوی که خواننده پس از تأمل، متوجه نکته هجو می‌شود (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۶۸-۶۹).

در آثار هجو، بیان و انتقاد بسیار اهمیت دارد. نقض حریم در هجو مربوط به حریم شخصی و حساسیت‌ها و خط قرمزهایی است که برای شخص مورد تهاجم اهمیت دارد. اما در هجو، اندیشه نقش چندانی ندارد، مگر آنکه اثر هجوآمیز از حالت شخصی خارج شود و هدف تهاجم نویسنده، گستردگی اجتماعی و تاریخی پیدا کند. مانند آنکه هجو یک امیر ستم‌گر، به گونه‌ای باشد که به موارد مشابه نیز دلالت کند. برخی از بزرگان ادب، متوجه این نکته بوده‌اند و برای هجو اشخاص مورد نظرشان، به جای اشاره به نام و مشخصات فردی آن شخص، جایگاه اجتماعی او را بیان کرده‌اند. در این شیوه، حافظ سرآمد دیگران است؛ مثلاً برای هجو صوفی دروغین می‌گوید:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می‌خورد

پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف  
این گونه آثار که از حالت شخصی بیرون آمده و گسترش اجتماعی یافته است، دیگر هجو محسوب نمی‌شود و نمونه‌ای است از طنزی که تکنیک‌های هجو در آن به کار رفته است (صفا، ۱۳۷۳: ۱۳۸).

در باب شوخی و طنز در ادبیات فارسی چند دانشمند ایرانی در سال‌های اخیر مقالات و کتبی پرداخته و انواع آن را نشان داده‌اند (حلبی، ۱۳۶۴: ۶۷). غرض ما در این گفتار تحلیل نمونه‌های این فن ادبی در شعر بهار و جست‌وجوی اصطلاح مناسب هر نوع آن در عربی و فارسی و معادل آن‌ها در زبان‌های غربی نیست؛ به عبارت دیگر هدف یافتن شقوق هزل و هجو و طنز و مطایبه و بذله و تهکم و ریشخند و طعن و لطیفه و سخریه و دشنام و غیرها در دیوان بهار نیست. منظور ارائه اشعاری است که در ضمن آن طبع ظریف و شوخی پسند وی عیب‌های اجتماع و سیاست و دین کشور خود را به باد انتقاد گرفته و گاهی نیز رنج‌ها و رنجش‌های زندگی شخصی خویش را با تعبیراتی خنده‌آور وصف کرده است.



نخستین اثر شوخ طبعی بهار را در اشعار مذهبی او که مربوط به سال‌های اوان جوانی و آغاز ورودش در معرکه اجتماع است می‌یابیم. یکی از اولین قصائدی که در آن بهار به علمای قشری مذهب تاخته و تصورات واهی و هول‌انگیز عوام مردم را از عذاب دوزخ مسخره کرده است قصیده «جهنم» است که در ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م یعنی هنگامی که شاعر فقط بیست و یک ساله داشته، سروده شده است. ظاهراً بهار در این شعر به مخالفت گروهی از قشریان محافظه‌کار که نهضت آزادیخواهی مشروطه را باب دندان خود نمی‌دیدند و رهبران آن جنبش را تکفیر می‌کردند اشاره کرده و رودرویی مذهب و سیاست دسته‌های مترقی را نشان داده است:

ترسم من از جهنم و آتش فشان او      وان مالک عذاب و عمود گران او  
آن اژدهای او که دمش هست صد ذراع      وان آدمی که رفته میان دهان او  
در ۹ بیت بعد کرکس و رود آتشین و مار هشت پا و کاسه شراب حمیم و گرز آتشین  
و چاه ویل و عقرب و پل صراط را وصف کرده سپس می‌گوید (بهار، جهنم، دیوان: ۱۶۳/۱-  
۱۶۵):

جز چند تن ز ما علما جمله کائنات      هستند غرق لجهء آتش فشان او  
جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست      سوزد به نار هیکل چون پرنیان او  
وز شیعه نیز هر که فُکُل بست و شیک شد      در دوزخ است روز قیامت مکان او  
وان کس که با عملمه سر، موی سر گذاشت      مندیل اوست سوی دَرکِ ریسمان او  
وان کس که کرد کار ادارات دولتی      سوزد به پشت میز جهنم روان او  
نسل میانسالان ایران امروز دسته‌های زنجیر زن و قمه زن ماه محرم را در شهرها و  
دهات کشور هنوز از یاد نبرده است و فراموش نمی‌کند که چگونه آن صحنه‌های  
حیرت‌انگیز دل‌های دینداران حقیقی را جریحه‌دار می‌ساخت، و سندهایی از رسوم  
ناپسند شیعه ایران به دست دشمنان می‌داد. اگر عموماً این تعزیه‌داران افرادی مهربان و  
نوع دوست و در کردار خود صادق و صمیمی بودند باری گناه جهل آن‌ها بخشودنی  
می‌بود، ولی دریغ که اکثر آن‌ها به‌خصوص سردمداران‌شان نمونه‌های بارز خشونت و  
ستم‌گری و سرمشق زرق و ریا بودند. در ملأ عام به یاد شهیدان کربلا سینه می‌زدند و  
همین که بساط جلوه‌گری برچیده می‌شد دگان تزویر و ریا را می‌گشودند. بهار یکی از

چند تن شاعران نامداری است که زبان به طعن این تظاهرات ناپسند گشوده‌اند (محبوب، ۱۳۶۵: ۲۰۳). ابیات ذیل گزیده‌ای است از قصیده «در محرم» که بهار در ۱۲۹۸ ش/ ۱۹۱۹ م در تهران ساخته است (در محرم، دیوان: ۳۰۷/۱-۳۰۹، محرم ۱۲۹۸ ش):

در محرم اهل ری خود را دگرگون می‌کنند      از زمین آه و فغان رازیب گردون می‌کنند  
وز دروغ گنده «یا لیتنا کتا معک»      شاه دین را کوک و زینب را جگر خون می‌کنند

### هجو در شعر عربی

هجو یکی از انواع ادبی است که با زبانی عریان به نمایش کاستی‌ها می‌پردازد و تخریب شخصیت فرد مورد نظر در آن محوریت می‌یابد. این نوع از ادبیات انتقادی که ممکن است برخاسته از انگیزه‌های متفاوت فردی یا اجتماعی باشد، شاید در رهگذار اندیشه و تفسیر انگیزه‌های انسانی، ادبی، اندکی مظلوم واقع شده باشد. / رسطو روند پیدایش هجو را اینگونه توصیف می‌کند: «شعر، بر وفق طبع و نهاد شاعران گونه‌گون گشت. آن‌ها که طبع بلند داشتند افعال بزرگ و اعمال بزرگان را تصویر کردند و آن‌ها که طبعشان پست و فرومایه بود به توصیف اعمال دونان و فرومایگان پرداختند. این دسته اخیر هجویات را سرودند و آن دسته نخست به نظم سروده‌های دینی و ستایش دست زدند» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۱۸) اما علی‌رغم این مسأله باید این نکته را نیز مد نظر قرار داد که ممکن است شاعر یا ادیب هجوگو نه تنها طبع فرومایه‌ای نداشته باشد، بلکه روح بزرگ وی، زشتی‌ها و بدی‌هایی را که به اعتقاد سارتر، ادبیات موظف به نشان دادن آن است (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۲۷) برنتابد و به ناچار به علت ناامیدی از اصلاح سردمداران و عاملان نابسامانی و انحراف‌های اجتماعی و سیاسی به مامن هجو پناه برد و خشم خود را در قالب کلماتی آتشین بر سر آنان فریاد بزند.

هجو در میان مسلمانان و در دوره اسلامی نیز رواج داشته است. چنانکه با توجه به نقش و جایگاه مهم شعر در میان اعراب، گاهی به موازات جنگ‌هایی که میان مسلمانان و مشرکان در جریان بوده، شعر نیز کارکرد خود را می‌یافته و در قالب مدح و هجو ایفای نقش می‌کرده است. اساساً می‌توان گفت شعر در این دوران مهم‌ترین ابزار تبلیغاتی

جهت مبارزه فرهنگی محسوب می شده است. در این میان رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) با توجه به چنین نقش مهم و اثرگذاری همواره از شاعران آزاده و مدافع حق حمایت می کرده‌اند و سعی در تقویت و راهنمایی آن‌ها داشته‌اند. به عنوان مثال هنگامی که از پیامبر اکرم (ص) درباره شعر و شاعری سؤال شد، ایشان با پاسخی روشن شعر را نیز امکانی برای جهاد در راه خداوند معرفی فرمود: «لَمَّا سَأَلَ عَنِ الشُّعْرَاءِ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُجَاهِدٌ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ، وَالذِّي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَأَنَّهَا تَضْحَكُ لَهُمْ بِالْتَبَلِ». «همانا مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد می کند؛ سوگند به آن که جانم در دست اوست، سخنان شاعران «مؤمن» چون تیری است که به دشمن می زند».

بر همین اساس در میان شاعران مسلمان و حق جو می توان از حسان بن ثابت یاد کرد. او از بزرگ‌ترین شاعران عرب قبل از ظهور اسلام و در آغاز دوره اسلامی بود. حسان شاعری مخضرم و چیره‌دست بود که در مدح و هجو زبانی گویا داشت. او با هجو دشمنان رسول اکرم (ص)، به ویژه آن‌ها که زبان به هجو پیامبر گشوده بودند، بارها توانست هجوه‌های مشرکان را با اشعار خود پاسخی در خور گوید. از آن جمله پس از هجو پیامبر توسط ابوسفیان، او شعری بلند و کوبنده در هجو ابوسفیان سرود. حسان، ابولهب و ابوجهل را نیز از تیغ هجوهای خود در امان نگذاشت (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

وی به رغم حضور نداشتن در هیچ یک از جنگ‌های صدر اسلام، پیوسته با قدرت کلام خود جبهه حق را یاری می‌رساند و با اشعار هجو خویش دشمنان خدا و رسولش را رسوا می‌کرد. او با آموختن علم انساب از ابوبکر و با مهارتی که داشت، بی‌آنکه غباری بر نام مبارک پیامبر اکرم (ص) و اعقاب ایشان بنشیند، چنان به هجو مشرکان قریش پرداخت که موجب تحسین رسول خدا و حیرت قریشیان گردید. نقل هست که پیش از هجو قریش حسان در پاسخ به پیامبر (ص) که فرمود «با من چه می کنی؟» گفت: «شما را از آن چنان بیرون می کشم که مویی را از خمیری بیرون می کشند». از آن سو پیامبر (ص) نیز همواره او را تأیید می‌کرد و او را که به جهت هجوهای تأثیرگذارش «داهیه کبری (بلای بزرگ) قریش» نام گرفته بود، گرامی می‌داشت.

نقل شده است که در دوران پیامبر حسان بن ثابت به فرمان آن حضرت بر بالای منبری می‌رفت که برای او در مسجد نصب کرده بودند و در حضور ایشان مشرکان را

هجو می نمود. پیامبر در حق او فرمود: «ای حسان تا زمانی که از ما دفاع کنی مؤید به تأییدات روح القدس خواهی بود». از جمله دیگر شاعران معروف و مؤید به روح القدس می توان از کعب بن مالک و عبد الله بن رواحه، شاعرانی که پیامبر آن ها را مأمور به پاسخگویی به شاعران مشرک کرده بود نام برد. این ها شاعرانی بودند که در پرتو قرآن و سنت، اغلب در قلمرو سیاست و اخلاق (حکمت عملی) منشأ اثر بودند (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

یکی دیگر از شاعران جبهه حق، فرزندق نام دارد. او در طول عمر شاعری خود اشعار بسیاری در حمایت از خاندان علی (ع) سرود و از فضایل و خصایل نیکوی آنان در شعر خویش فراوان یاد کرد. فرزندق همچنین در حمایت از این خاندان بارها دشمنان ایشان، به ویژه معاویه، یزید، هشام و حجاج را هجو کرد. نقل شده است که هشام او را به دلیل اشعاری که سروده بود روانه زندان کرد. او در زندان نیز آرام نگرفت. فرزندق در همانجا زبان به هجو هشام گشود و قصیده ای کوبنده و غرماً در هجو وی سرود. او بی هیچ نگرانی و تشویشی در انتقاد از هشام سرود:

أحبسني بين المدينة والتي      إلیها قلوب الناس یهوی منیبها  
 یقلب رأساً لم یکن رأس سید      وعینا له حواء باد عیوبها

- آیا مرا حبس می کند بین مدینه و آنجا که دل های مؤمنان متوجه آنجا است و به آنجا «مکه» میل می کند. او (هشام) سر را می گرداند، ولی سر او سرور نیست (لیاقت رهبری ندارد) و چشم را می گرداند ولی چشم او احوال و دارای عیوب است (ظهیری، ۱۳۷۲: ۱۷۷)

هشام پس از اطلاع از شعر فرزندق دستور داد تا او را از زندان به سوی کوفه روانه سازند. حضرت سجاد (ع) زمانی که از این موضوع باخبر گردید، با توجه به قطع مستمری فرزندق، مبلغ دوازده هزار درهم را به عنوان هدیه برای او فرستاد. فرزندق این هدیه را نپذیرفت و گفت: «من مدح تو برای رضای خدا گفتم، نه عطا». امام (ع) مجدداً هدیه را به او بازگرداند و پیام داد که ما از نیت پاک تو اطلاع داریم، ولی این کمک را از ما بپذیر، این کمک به پاداش اخروی تو ضرری نمی رساند. سپس فرمود به حقی که من بر تو دارم هدیه را بپذیر. در روایتی دیگر نقل شده است که حضرت فرمود: «ما که اهل بیت ایم،

چون چیزی به کسی بخشیم باز نستانیم». فرزدق این بار هدیه را پذیرفت (آینه‌وند، ۱۳۵۹: ۴۱).

کمیت / سدی یکی دیگر از شاعران دوستدار اهل بیت (ع) است که اشعار بسیاری در مدح ایشان سروده است. او در طعن نیز زبانی آتشین داشت و به دلیل اشعار تند و تیزی که علیه ستم‌گران و دشمنان اهل بیت (ع) سروده بود، پیوسته در گریز و سفر بود. او در قصیده‌ای در رثای زید بن علی و فرزندان او، خالد بن عبدالله قسری، فرماندار کوفه و بصره و یکی از چهره‌های اصلی حکومت بنی‌امیه را هجو کرد. هشام در واکنش به این هجویه به خالد دستور داد تا زبان و دستان او را قطع کند. از این رو عاملان حکومت خانه او را به محاصره درآوردند و پس از دستگیری وی را به زندان افکندند؛ اما او با یاری همسر شجاع خود توانست از زندان بگریزد و جان خویش را نجات دهد. او پس از این واقعه سال‌ها متواری بود (امینی، ۱۳۹۰: ۲۴۷).

کمیت در تمام دوران مبارزات خود ارتباط محکمی با اهل بیت (ع) داشت. نقل شده است روزی کمیت به محضر حضرت باقر (ع) وارد گردید. حضرت هدیه‌ای همراه با لباس خویش به او داد. کمیت در پاسخ گفت: «سوگند به خدا من شما را به دلیل مسائل دنیوی انتخاب نکرده‌ام» و به همین دلیل تنها لباس را از ایشان پذیرفت. روایت است که حضرت باقر (ع) به کمیت فرمود: «اما برای توست آنچه رسول خدا به حسان بن ثابت فرمود: تا زمانی که از ما اهل بیت (ع) در شعرت دفاع می‌کنی، روح القدس با توست». در نقل دیگری نیز آمده است که کمیت در ایام تشریق، بر امام صادق (ع) وارد شد و گفت فدایت شوم شعری در قدردانی از شما آل محمد سروده‌ام. حضرت او را دعوت به یاد خدا کرد و پس از تکرار درخواستش به او اجازه خواندن داد. پس از آنکه کمیت به قرائت شعر خود پرداخت، خانواده امام به گریه افتادند. آنگاه امام دستان نیایش را به سوی آسمان دراز کرد و گفت: «اللهم اغفر للکمیت».

کمیت همچنین در هجو هشام بن عبد الملک، حاکم ستم‌گر بنی‌امیه این‌گونه سروده است:

وإن خفت المَهْتَد والقَطِيعَا  
وأشبع مَنْ بجوركم أجيعا

فقل لبني أميةَ حيثُ حلّوا  
أجاعَ اللهُ مَنْ أشبعتموه

### بمرضی السیاسة هاشمی

یکون حیاً لأمته ربیعاً

- به بنی‌امیه در هر کجا که هستند، در هر مسند و مقامی که هستند، بگو اگرچه از ظلم و ستم آن‌ها بر خود بیم داری... آن‌ها را نفرین کن و بگو خداوند گرسنه کند آنان را که شما سیر کردید. «یعنی خداوند نابود کند یاران شما را و کسانی که شما از آن‌ها حمایت می‌کنید» با پیروی از سیاست و روش هاشمیان «اهل بیت علیهم السلام» امت ایشان دوباره زنده می‌شود و حیاتی دوباره می‌یابد او در نهایت نیز جان خویش را بر سر مبارزه با دشمنان اهل بیت (ع) گذاشت و در پی طعن‌ها و هجوهایش به دست لشکریان یوسف بن عمر به شهادت رسید (آیینه‌وند، ۱۳۵۹: ۶۵).

شاعر مبارز دیگری که در تاریخ اسلام باید از او یاد کرد *دعبل خزاعی* است. او شاعر شیعه و شجاعی بود که تنها به مدح و ثنای اهل بیت (ع) اکتفا نمی‌کرد و از هر فرصتی که می‌یافت برای هجو خلفا و امرای عباسی بهره می‌برد. او در سال ۲۰۱ هجری در هجو *ابراهیم بن مهدی عموی مأمون عباسی* که در بغداد برای خویش بیعت ستانده بود شعری سرود. پس از آن *ابراهیم بن مهدی* چنان از هجو او اندوهگین شد که در مجلسی از مأمون درخواست کرد تا زبان او را ببرد و خونس را مباح بشمارد. این واقعه را شروع هجو عباسیان به دست *دعبل* دانسته‌اند.

او به دلیل اشعار هجوی که می‌سرود، همواره ناگزیر بود از شهری به شهر دیگر در سفر باشد. از آن جمله به دلیل شعری که در هجو معتصم سروده بود، مدتی ناگزیر از ترک دیار خود یعنی بغداد شده بود. سپس مجدداً به شهر خود بازگشت و اندکی بعد به بصره و دمشق رفت و زمانی هم در سفر به مصر، والی أسوان شد. اما خیلی زود به دلیل هجوی که برای *مطلب بن عبدالله بن مالک* سروده بود عزل شد. سپس سفرهایی نیز به حجاز و بعد از آن به خراسان و ری داشت (آیینه‌وند، ۱۳۵۹: ۱۰۹).

او در طول مدت شاعری‌اش بسیاری از حاکمان عباسی را هجو کرد که از این میان به جز معتصم و *مطلب* می‌توان به نام‌هایی چون *محمد بن عبدالملک بن زیات*، *میمون بن هارون*، *ابوعباد*، *دینار بن عبدالله*، *حسن بن سهل*، *یحیی بن عبدالله*، *سهل بن رجاء* و حتی برخی از خلفا چون *رشید*، *واثق*، *متوکل* و *هارون* اشاره کرد. *دعبل* پس از شهادت

حضرت رضا(ع) نیز مأمون را با قصیده رائیه‌ای بس کوبنده هجو کرد. وقتی مأمون از هجو خود به دست دعبل مطلع شد گفت: خدا روی دعبل را سیاه کند؛ چگونه درباره من اینگونه سخن می‌گوید؟ دعبل خود درباره خویشتن جمله معروفی را نقل کرده است: «فی خمسين سنة احمِلُ خشبتي علی كِنْفِي اذُورُ علی من یصلبني علیها فما اجدُ مَنْ یفعل ذلک»: «پنجاه سال است که چوبه دار خود را بر دوش می‌کشم و به دنبال کسی می‌گردم که بر دارم کند». دعبل در نهایت نیز پس از آنکه از دست مالک بن طوق، کسی که او را در شعرهایش به سختی هجو کرده بود، به اهواز گریخته بود، به دست یکی از مأموران مالک کشته شد. او شاعری بود که توانست محضر حضرت صادق(ع)، حضرت رضا(ع) و حضرت جواد(ع) را درک کند.

نقل شده است که وقتی دعبل به حضور حضرت رضا(ع) رسید، به دستور حضرت شروع به خواندن قصیده تائیه خویش کرد. حضرت سه بار در حین شعرخوانی او از شدت تأثر و گریه بیهوش شد و در پایان نیز پس از تأیید و تشویق او، ده هزار درهم به او صله داد. امام رضا(ع) در بیانی مشابه با فرمایش پیامبر اکرم(ص) کلام شاعران جبهه حق را مؤید به روح القدس خوانده است. حضرت رضا(ع) همچنین در تأیید دعبل که در ضمن قصیده‌ای به مدح ایشان و هجو دشمنان او پرداخته بود، درباره بیتی از ابیات این قصیده فرمود: «نفث بها روح القدس علی لسانک»: «روح القدس این بیت را بر زبان تو جاری کرد» (امینی، ۱۳۹۰: ۵۰۱).

یکی از شاعران عربی که بسیار در شعرش از هجو و هزل استفاده می‌کند، مظفر النواب است. اساساً مظفر النواب، شاعر خشم قومی و مخالفت سیاسی است و سروده‌هایش عمدتاً مملو از هجای صریح و تند و تیز علیه سیاستمداران و مسببان اصلی وضعیت وخیم مردم عراق و به طور کلی جامعه عربی می‌باشد. بدون شک این خشم فروخورده امت عرب در نقطه نقطه آب و خاک این قوم است که زبان النواب را به سخن باز کرده و در هر زمینه‌ای که سخن بر زبان آورد سرانجام باز هم این خشم را به خاطر می‌آورد و تار و پود شعرش را از رشته‌های هجو و عصیان می‌سازد.

«تم‌های شعری مظفر النواب مختلف و متعدد می‌باشند ولی ویژگی او این است که درونمایه‌های شعری او غیر مستقل از یکدیگر می‌باشد. وی همانند شعرای جاهلی و

صاحبان معلقات بلند، یک قصیده را به چند موضوع اختصاص می‌دهد و در آن از سیاست و تحریک، غزل، شراب، وصف، هجاء، فلسفه، خاطرات و عرفان سخن می‌گوید ولی با این حال می‌توان، یکی از آن‌ها را به عنوان مهم‌ترین درونمایه شعری قلمداد کرد که غالباً مسائل سیاسی اصلی‌ترین تم شعری وی محسوب می‌شوند» (یاسین، ۲۰۰۳: ۲۰۸). به عنوان مثال وی در یک قطعه شعری با بیانی پیچیده و احساسی می‌گوید:

وَأَرْجُوخَةَ بَيْنَ نَخْلِ الْعِرَاقِ الْقَمَرِ

أَشْ صَغْرَى تَهَى لِأَنَامٍ بِهَا

فِي قَمِي نَجْمَةٌ مِنْ حَلِيبٍ

أَرْجَحْتَنِي عَلَى الْكُونِ أُمِّي كَحَلِيمِ النُّوَارِ...

- ماه در میان نخل‌های عراق همانند تاب است / کودکی‌ام را می‌خواهم تا با آن بخوابم / در حالی که در دهانم ستاره‌ای از شیر است / مادرم مرا مانند رؤیای مرغان دریایی بر فراز هستی تاب داد  
ولی پس از آن زبان به هجوی طنزآمیز می‌گشاید و چنین می‌سراید:

سَادَتِي سِيدَاتِي هِنَا طَرَطْرَه

مَوْجُزُ الْعَاشِرِه:

أَمِيرُ الْبِلَادِ الْمُفَدِّي بِحُكْمِ الطَّوَارِي

يَلْفُ الْعِقَالِ كَمِرْوَحَةِ الطَّائِرَةِ

(الخیر، ۲۰۰۷: ۲۵)

- خانم‌ها و آقایان اینجا نکته‌ای وجود دارد / خلاصه اخبار ساعت ده: / عالیجناب امیر کشور، به دلیل یک امر اورژانسی / عقال را روی سرش مثل بال هواپیما می‌بندد...

اگرچه وی در جهت بیان مضامین شعری خود، از غزل و مزاح با ندیمان و هم‌صحبتان بهره گرفته و از نماد و خیال استفاده می‌کند ولی به نظر می‌رسد شعر او، نه‌تنها نرم و لطیف نیست، بلکه سراسر خشم و انتقاد است. در واقع بعد سیاسی سروده‌های وی بر جانب غزل‌گونه و یا معناگرایانه آن‌ها غلبه دارد و پیوسته خواننده خود را به حرکت و جوشش و قیام در برابر ناراستی‌ها و کژی‌ها تشویق می‌کند:



أَسْكُتُوا... فَالْحُكُومَاتُ فِي إِسْتِهَا نَائِمَةٌ  
لَا... لَا فَحُكُومَتُنَا دُونَ كُلِّ الْحُكُومَاتِ  
فَزَّتْ مِنَ النَّوْمِ شَاهِرَةً سَيْفَهَا  
وَعَلَى صَدْرِهَا مَا تَشَاءُ مِنَ الْأَوْسِمَةِ...  
تَمَرَّدَ تَمَرَّدَ فَهَذِي الشَّرَازِمُ مَلْعُونَةَ الْأَبْوِينِ  
شَهْوَةً نَجَرَتْ بِاتِّجَاهِ أَمِيرِكِ سَبْعًا وَسَبْعِينَ فِي لِحْظَةٍ  
وَتَوَضَّأَ مُجْرِمِهَا بِالْذَّمَاءِ  
وَصَلَّى إِلَى قِبْلَةٍ مِثْلَهُ مُجْرِمِهِ...  
... وَالْحَاكِمُونَ الْخَصَايَا هُمْ الْعَرَبُ الْعَارِبِ  
حَاكِمٌ طَوْلُهُ وَكِرَامَتُهُ دُونَ هَذَا حَدَائِي  
أَيُّهَا الْجَمْعُ صَه  
لَا تُصَفِّقْ لِأَنْظِمَةٍ غَائِبَةٍ  
مَا لَهَا تَتَنَائَبُ هَذِي الْجَمَاهِيرُ  
تَهْتَفُ وَهِيَ مَنْوَمَةٌ  
زَلْزَلِي... زَلْزَلِي... وَكَفْهَرِّي... وَكَفْهَرِّي  
أَمْسِحِيهِمْ فَهُمْ حَاكِمُونَ بَغَايَا بِأَفْوَاهِهِمْ

(النواب، ۱۹۹۶: ۵۱۱)

- ساکت باشید... حکومت‌ها در خواب آرمیده‌اند/ نه... نه چراکه حکومت ما پست‌تر از همه حکومت‌هاست/ نه... نه چراکه حکومت ما پست‌تر از همه حکومت‌هاست/ و مدال‌های فراوانی بر سینه‌اش نقش بسته بود.../ عصیان کن عصیان کن که این گروه معدود، ملعون‌اند/ آن‌ها از روی شهوت در یک لحظه به سمت آمریکا، هفتاد و هفت بار خرناس کشیدند/ و حکومت‌های مجرم با خون وضو گرفتند/ و به سمت قبله‌ای مجرم همانند خود نماز خواندند.../... و حاکمانی که همواره از درد بیضه شکایت دارند، عرب‌های اصیل هستند/ حاکمی که اندازه و کرامتش از این کفش من پست‌تر است/ ای مردم ساکت باشید! برای حکومت‌های غایب و محو شونده کف نزنید/ چرا این مردم خمیازه می‌کشند؟/ فریاد می‌زنند در حالی که

خواب آلود هستند/ تکان بخور... تکان بخور... چهره در هم بکش... چهره در هم بکش / آن‌ها را از میان بردار چراکه ایشان حاکمانی نادان هستند

شاعر در این مجال با انتقاد شدید از حکومت‌های سست‌مایه کشورهای عربی، آن‌ها را خفته می‌داند. خفتگانی که از روی شهوت برای آمریکا خرناس می‌کشند و با خون وضو می‌گیرند و قبله حقیقی‌شان نیز ناپاک و همسان با ماهیت درونی ایشان می‌باشد. آنان از فرط عیش و نوش، به دردهای شخصی گرفتارند و مسائل و موضوعات ملت‌ها برایشان معنایی ندارد. شاعر آن‌ها را تحقیر می‌کند و می‌گوید ایشان بسیار پست و حقیرند و لیاقت تشویق و اهتمام ملی را ندارند، اما در اوج این حماسه و شور، حالت سست و بی‌رمق مردم نیز از نظر او دور نمی‌ماند و آن‌ها را تشویق به تغییر و جنب و جوش می‌کند.

در حقیقت *مظفر النواب* می‌کوشد با استفاده از هجو آتشین، خوانندگان را به تحرک وادار کند. به عبارت دیگر هجو او باعث ایستایی و توقف نمی‌شود، بلکه خود انگیزه‌ای برای حرکت رو به جلوست، هرچند گاه از این مردم نیز به تنگ می‌آید و می‌گوید:

سَوْفَ أَحَدُّكُمْ فِي الْفَصْلِ الثَّلَاثِ عَنِ أَحْكَامِ الْهَمْزِ

فِي الْفَصْلِ الرَّابِعِ عَنِ حُكَّامِ الرَّدِّ

وَأَمَّا الْآنَ فِحَالَاتُ الْعَالَمِ فَاتْرَةٌ

مَلَلٌ يُشْبِهُ غَلْكَه

لَصِقْتَهُ الْأَيَّامُ بَقَلْبِي

(الخَيْر، ۲۰۰۷: ۱۶۹)

- در فصل سوم برایتان از احکام همزه صحبت خواهیم کرد/ در فصل چهارم نیز از حاکمان گمراه/ اما اکنون جهان، سست و بی‌رمق است/ ملت‌هایی شبیه به آدامس/ که دست روزگار آن را به قلب من چسبانده است

### هجو در شعر بشار بن برد

*ابومعاذ بشار بن برد عقیلی* ملقب به *مُرْعَث* اصلاً از طخارستان ایران، به سال ۹۱ ق در بصره به دنیا آمد و در میان بنی عقیل پرورش یافت و زبان و فصاحت عربی را از آنان یاد

گرفت و هنوز بیست ساله نشده بود که شروع کرد به شعر گفتن. در هر دو دوره اموی و عباسی شعر گفته و آخرین کسی است که نحویان به قول او استشهاد کرده‌اند (فروخ، ج ۲: ۴۱). بشار نابینا بود ولی هوش سرشاری داشت. اشعار زیادی گفته تا آنجا که هیچ شاعری از لحاظ کثرت شعر با او برابر نیست. خودش گفته است: من بزرگ‌ترین شاعر هستم زیرا دوازده هزار قصیده سروده‌ام، هرگاه از هر قصیده‌ام یک بیت انتخاب شود دوازده هزار بیت نادر خواهد بود و هرکسی دوازده هزار بیت نادر داشته باشد بزرگ‌ترین شاعر است (عدی: ۳۳). پرورش نخستین او در میان اعراب بادیه بود و چون خواست در بیان براعت و استادی یابد به بصره رفت و بصره در آن ایام یکی از مراکز مهم علم و ادب شده بود. بشار در آنجا به تحصیل ادب پرداخت. از همان دوران کودکی هوشی سرشار و نبوغی زودرس داشت. گویند در ده‌سالگی شعر می‌گفت. اما از تربیت محروم بود بی آنکه برای خود قید و بندی بشناسد دوران کودکی را پشت سر نهاد. شرور، بدخو، خبیث و هجوگو بود، عرض و آبروی هیچ کس را رعایت نمی‌کرد و از هیچ عملی پرهیز نداشت (الذهبی، ۱۹۹۳، ج ۷: ۲۵). به احتمال قوی می‌خواست خود را به دربار اموی نزدیک کند ولی چنانکه برمی‌آید در این کار توفیقی حاصل نکرد. در بصره به مجالس علم و ادب بسیار می‌رفت و با بزرگان و مشایخ از جمله با *واصل بن عطا* شیخ معتزله همدلی و دمسازی داشت. دیری نکشید که افکار و اندیشه‌هایش به زندقه و الحاد درآمد. و چون مالی به دستش آمده خانه زیبایی خرید و آن را جایگاه عیش و عشرت و لهو و باده‌گساری با یاران ساخت. این گونه عقاید و اعمال موجب آن شد که فقها و مشایخ از جمله *واصل بن عطا* به دیده انکار در او بنگرند تا آنجا که به سال ۷۴۴م/۱۲۷ق از بصره تبعیدش کردند (جاحظ، ج ۱: ۲۴).

بشار به دلیل مهارت‌های خود توانست فنون بدیع لفظی یا معنوی را در ادبیات عربی داخل سازد و اشعارش به عنوان منبعی مهم برای تدوین علم بدیع مبدل گشت. بشار عادت‌ها و سنت‌های ایرانی را در ادب عربی داخل کرد زیرا اصالتاً ایرانی بود و در امور زندگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی به حکومت مشاوره می‌داد:

وَلَا تَجْعَلِ الشُّورَىٰ عَلَيْكَ غَضَاظَةً  
فَرِيشُ الْخَوَافِي قُوَّةٌ لِلْقَوَادِمِ

(بشار بن برد، ۱۴۱۶: ۵۹۳)

بشّار بن برد دارای تمایلات شعوبی در اشعارش بود و نسبت به عرب‌ها خصومت دیرینه‌ای داشت و به ایرانی بودنش بسیار فخر می‌فروخت (ضیف، ۱۹۹۶: ۲۱۵) و در حالی که پیروزی عباسیان با کمک ایرانی‌ها عاملی قوی برای تشویق به اعتماد به نفس و احساس عظمت فارس بود، و بشّار بن برد روشی ویژه در هجاء داشت که تا آن زمان مرسوم نبود و به شاعر شعوبیه شهرت یافت (فروخ، ۱۹۸۵: ۹۳) و به خلفاء و بزرگان حکومت طعنه و کنایه می‌زد و بدون ترس و محافظه‌کاری آن‌ها را هجو می‌نمود و این امر از کینه‌ای پنهانی میان او و حاکمان عباسی داشت و متقابلاً خلفاء نیز در مجالس متعدّد رفتارهای بشّار را تقبیح می‌نمودند. مهم‌ترین موضوعات شعری بشّار بن برد مدح و غزل و هجاء است؛ همچنین موضوعات دیگری همانند وصف، و حکمت و فخر در شعر بشّار وجود دارد.

او شخصیت‌های بسیاری چون حماد عجرد و منصور و مهدی خلفای عباسی را هجو گفته است. هجاهای بشّار بر سه گونه است: گونه‌ای از جانب خود، که مرفه برای ارضاء روح ماجراجوی اوست و گونه‌ای برای تکسب، تا مردم را به وحشت اندازد و آنان برای دفع شرّ مضرت او وجهی در دامنش بریزند.

شعرهای او برای دفاع از خویش است. در این حال فرد مورد خشم خود را هدف تیر تهمت‌ها می‌سازد تا بدین طریق از خود رفع تهمت کند و همه تهمت‌ها را در شأن او منحصر سازد (فاخوری، ۱۳۸۸: ۲۸۸). هجاء چیزی نیست که بشّار آورده باشد، در شعر شاعران پیش از او هجو با صراحت و کنایه‌های گزنده فراوان بود، اما بشّار از حلّ پیشینیان تجاوز کرد و مواردی را مطرح کرد که اسلاف او بدان‌ها نمی‌پرداختند و اصولاً هیچ شاعری را پیش از او نمی‌شناسیم که بدین سان به صراحت این قبایح اعمال را به کسی نسبت دهد.

شاعران هجّاء پیش از بشّار، بیش‌تر به معانی اجتماعی توجه داشتند و نقائصی از این باب را چون بخل و جبن و ناجوانمردی و امثال آن را پیش می‌کشیدند و به اندازه بشّار به دم فردی و لعن در عرض و شرف شخصی زبان نمی‌گشودند. اما بشّار بی هیچ ملاحظه‌ای عرض و آبروی طرف را بر باد می‌دهد، حتی در این راه در آوردن تشبیهات محسوس مبالغه می‌ورزد و در همه حال بشّار نوآوری می‌کند: گاه بدین طریق که در ذکر

فضایح او چون بی عفتی و هرزگی او داد سخن می‌دهد و گاه به خاطر تمایلات شعوبی که در وجود او نهفته است متعرض نسبت و نژاد اعراب می‌شود و ضمن افتخار به اصل ایرانی خود به تحقیر قوم عرب می‌کوشد. در اینگونه قصائد او فخر و هجو به هم آمیخته است. زیرا شاعر نخست به ایرانی بودن خود بسی مباهات می‌کند، سپس فرد مورد هجو خود را سخت به باد حمله می‌گیرد و با شیوه‌ای که شاعران پیشین را یارای آن نبود به تحقیر و تذلیل او می‌پردازد از جمله گوید. او در این شعر به عرب طعن می‌زند:

|  |   |
|--|---|
| سَأخْبِرُ فَأَخْرَابِ عَنِي              | وَعَنهُ حِينَ تَأْذَنَ بِالْفَخْرِ        |
| أَحِينَ كَسَيْتَ بَعْدَ الْعَرَبِ خَزَاً | وَنَادَمْتَ الْكِرَامَ عَلَى الْعَقَارِ   |
| تَفَاخُرُ يَا ابْنَ رَاعِيَةَ وَرَاعٍ    | بَنِي الْأَحْرَارِ، حَسْبُكَ مِنْ خَسَارِ |
| وَكُنْتَ إِذَا ظَمِئْتَ إِلَى قَرَا حِ   | شَرَكْتَ الْكَلْبَ فِي وَلَغِ الْإِطَارِ  |

- فخر کننده عرب را به هنگامی که زبان به مفاخرت گشاید از او و از خود خبر می‌دهم. آیا اکنون که پس از برهنگی، تنت با جامه ابریشمین پوشیده شده، و با بزرگان به بزم می‌نشینی. ای فرزند زن چوپان و مرد چوپان به فرزندان آزادگان فخر می‌فروشی؟ همین زیان تو را بس. و چون تشنه می‌شدی و به آب نیاز می‌افتاد با سگ از درون حفره کنار خانه آب می‌نوشیدی

بشار می‌کوشد تا شخص مورد هجو خود را مضحکه مردم سازد و در این راه هرچه مردم را خوش آید همان می‌کند. برای مصالح کار خویش از محیط و زندگی مردم تصاویری را که با آن‌ها آشنایند برمی‌گزیند. در این حال شعرش به سادگی می‌گراید تا برای همگان از پر کردنش آسان باشد.

در عین حال اسلوب والائی به کار می‌برد که با اسالیب قدما تفاوت فاحش دارد. یعنی آن صعوبت و خشکی را که در کلام آن‌هاست به یک سو می‌نهد، تا فهم شعرش برای عامه دوستداران آن که بیش‌تر موالی ایرانی‌اند یا اعرابی هستند که از ایرانیان متأثر شده‌اند به سهولت صورت پذیرد. بنابراین در هوای او و کار در فخر به همایش معانی و مضامین و تصاویر از زندگی مردم زمانش بسیار است و همه این‌ها در سبکی و اسلوبی شیوا ارائه شده است (همان: ۲۹۰).

### نتیجه بحث

شعر هجو معمولاً لحنی صریح و گزنده دارد و غالباً با بدگویی و دشنام همراه است. هجو می‌تواند همراه با رکاکت هم باشد. اما به اعتقاد برخی‌ها شعر هجو آنگاه که با هدف بیان دردهای اجتماعی و سیاسی سروده می‌شود، احتمالاً به دلیل اغراض غیرشخصی و مصلحانه‌اش، زبان ملایم‌تری دارد. همچنین هرگونه تکیه و تأکید بر زشتی‌های یک چیز را، چه از روی ادعا باشد و چه از روی حقیقت، هجو نامیده‌اند. معمولاً از هجو دو معنی مراد می‌کنند: یکی به معنی ژرف‌ساختی آن که بنیاد همه انواعی است که در آن قهرمان یا موضوع را فروتر از آنچه هست نشان می‌دهند و نسبت به او نظر خوشی ندارند و بدین ترتیب طنز و پارودی و شهرآشوب را از فروغ و اقسام هجو است و دیگر در معنای اصطلاحی که نوعی شعر است که در آن به مذمت کسی پردازند و از او بد گویند. در هجو که صورت منظوم (بیش‌تر به صورت قطعه) دارد، شاعر همه کوشش خود را به کار می‌برد تا طرف را بی‌آبرو و خوار سازد و در این زمینه کار را به غلو و گاه به زشت‌نگاری می‌رساند.

هجو در ادبیات فارسی از نظر اغراض به چند دسته یعنی هجای شخصی، هجای اجتماعی، هجای دینی، هجای سیاسی، تقسیم می‌شود و از نظر صراحت در معنی یا پوشیدگی به دو نوع هجو مستقیم یا صریح و هجو غیرمستقیم تقسیم می‌شود. هجو صریح که در آن دشنام‌های سخت و واژه‌های رکیک و زننده به کار رفته است و در واقع با هزل آمیخته است، این نوع بر خلاف ظاهر گستاخانه خود از تأثیر کم‌تری برخوردار است. اما در نوع هجو خفی یا غیرمستقیم، شاعر به وضوح و صراحت، نارضایتی خود را از وضع موجود ابراز نمی‌کند و سخنان او با دشنام‌های صریح همراه نیست، اما از مضمون و معنی بسیار مؤثری برخوردار است، سرودن این نوع هجو به مهارت و استادی بیش‌تری نیاز دارد.

اما هجو در ادبیات عربی پیشینه‌ای غنی دارد و به عصر جاهلی برمی‌گردد. می‌گویند شاعری به نام حطیئه ابتدا مردم زمان خود را هجو گفت. سپس زبان به هجو اعضای خانواده خود گشود و سرانجام آنگاه کسی را نیافت بهجاید، خود را هجو گفت. زن، از موضوعات هجو جاهلی بود. شاعران جاهلی، زنان را به چیزهای ساده، پست و گاه بی‌معنا

تشبیه می‌کردند. هجوسرایبی و مفاخره، پس از پیدایی اسلام، میان شاعران همچنان کم و بیش رواج داشت؛ در سده‌های اولیه قمری، *اخطل*، *فرزدق*، *جریر*، *بشار بن برد*، *ابن رومی*، *ابوتمام*، *متنبی* و *ابن بسام* از هجوگویان مشهور بودند. «قتال» هجوهای جنگی ادبیات عربی بود. در دوره جاهلی، هر قبیله با گزنده‌ترین زبان، شعر می‌سرود. این شاعران به هنگام جنگ، پیشاپیش، جنگجویان خودی را به شور و شوق می‌آوردند.

*بشار* بنا به نظر *مورخان* و منتقدان هجوگوترین سخنور عرب است. او فقط در هجو و نکوهش *حماد عجرد* یک‌هزار بیت سرود. لذا جای تعجب ندارد که هجو، بخش وسیعی از دیوان شعر را تشکیل داده است. هجوئیات او بیان‌کننده کینه و عداوت او نسبت به افرادی است که کم‌ترین تعرض را به او کرده‌اند. او شعر و شاعری را که از هنرهای فاخر و متداول روزگار *بشار* به شمار می‌رفت در وهله اول به عنوان واکنش و مکانیسم جبرانی برای رهایی از احساس حقارت‌ها و عقده‌ها و نقص‌های جسمی و روانی خودش برگزید، و زیاده‌روی در آن به عدم دستیابی به بینش دینی درست، از دست دادن پایگاه اجتماعی به دست آمده و نادیده شدن ذوق و استعداد و مهارت‌های ادبی او و سرانجام به مرگش منجر گردید. نقیصه نابینایی، عدم اصالت خانوادگی، فقر خانواده و نداشتن رفاه نسبی، بدقیافگی و زشت منظر بودن، مقطوع النسل بودن از مهم‌ترین عواملی بودند که در *بشار* افراط در هجو را به وجود آورده و سرانجام او را بر خاک سیاه نشانیدند.

## کتابنامه

- امینی، عبدالحسین. ۱۳۹۰ش، *الغدیر، ترجمه محمدتقی واحدی*، جلد ۲، چاپ پنجم، تهران: بنیاد بعثت.
- آیینه‌وند، صادق. ۱۳۵۹ش، *ادبیات انقلاب در شیعه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بشار بن برد. ۱۹۹۱م، *دیوان*، تصحیح مهدی محمد شمس الدین، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- بهار، ملک الشعرا محمدتقی. ۱۳۸۵ش، *دیوان*، تهران: فردوس.
- پورنامداریان، تقی. ۱۳۸۸ش، *در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی)*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- جاحظ، عمرو بن بحر. ۱۹۶۵م، *الحيوان*، قاهره: چاپ عبد السلام محمد هارون.
- حلی، علی‌اصغر. ۱۳۶۴ش، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*، چاپ اول، تهران: پیک داد، سیما. ۱۳۷۸ش، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
- زرین کوب، عبد الحسین. ۱۳۶۹ش، *ارسطو و فن شعر*، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، ابوالمجدود مجدود بن آدم. ۱۳۲۹ش، *حديقة الحقیقة*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۶ش، *انواع ادبی*، چاپ چهارم، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۳ش، *مختصری در تاریخ تحول نظم و نشر پارسی*، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات ققنوس.
- ضیف، شوقی. ۱۹۶۶م، *العصر العباسی الأول*، الطبعة الثامنة، القاهرة: دار المعارف.
- ضیف، شوقی. ۱۹۶۶م، *تاریخ الأدب العربی*، قاهره: دار المعارف.
- عدی، ندیم. ۱۹۵۴م، *تاریخ الأدب العربی*، چاپ دوم، حلب: بی نا.
- الفاخوری، حنا. ۱۹۹۵ش، *الجامع فی تاریخ الأدب العربی*، الطبعة الثانية، بیروت: دار الجیل.
- فروخ، عمر. ۱۹۸۴م، *تاریخ الأدب العربی*، بیروت: دار العلم للملایین.
- محبتی، مهدی. ۱۳۸۸ش، *از معنا تا صورت*، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- معین، محمد. ۱۳۷۹ش، *فرهنگ فارسی*، جلد ۴، چاپ پانزدهم، تهران: امیرکبیر.
- میرصادقی، میمنت. ۱۳۷۳ش، *واژه‌نامه هنر شاعری*، چاپ سوم، تهران: کتاب مهناز.
- النواب، مظفر. ۱۹۹۶م، *الأعمال الشعرية الكاملة*، لندن: دار قنبر.
- نیکویخت، ناصر. ۱۳۸۰ش، *هجو در شعر فارسی*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- یاسین، باقر. ۲۰۰۳م، *مظفر النواب؛ حیات و شعره*، قم: دار الغدیر.



## مقالات

بهره‌مند، زهرا. ۱۳۸۹ش، «آیرونی و تفاوت آن با صنایع بلاغی مشابه»، زبان و ادب پارسی، شماره ۴۵، صص ۹-۳۶.

حسینی، سید علی‌اکبر. ۱۳۷۹ش، «جلوه‌های فرهنگ اسلامی در شعر و شاعری»، نامه فرهنگ، شماره ۳۵.

ظهیری، عباس. آذر و دی ۱۳۷۲ش، «تحلیلی درباره شخصیت فرزدق»، کیهان اندیشه، شماره ۵۱. مبارک، محمد. ۲۰۰۰/۵/۲۱م، «مظفر النواب منجم عجیب»، جریده الزمان، لندن: عدد ۶۲۶. نعمة، کریم. ۱۹۹۹/۶/۲۶م، «متی تنتهی المنافی؟ مظفر النواب شاعر أرقه التحدیق»، لندن: جریده الزمان، عدد ۳۵۹.

النواب، مظفر. ۱۳۶۷ش، «مظفر النواب: شعر سفر به جوهر هستی است»، ترجمه موسی بیدج، کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۱۱.

